



تاویل عرفی از مفهوم دینی

نقش و بار انتقادی سرروش در باب روشنفکری دینی

♦ سجاد نوروزی

دکتر عبدالکریم سرروش، چندی پیش طی خطابه‌ی مسیوپی، بنیادهای روشنفکری دینی را از منظر خویش شرح داد و کوشید از آنچه که او و جوسه‌اسلی و جهت‌گیری‌های کلی روشنفکری دینی می‌نامید، تصویری واضح و نیز کارگشا ارائه دهد. تصویری که همانند اکثر خطابه‌ها و نوشته‌های وی در سال‌های اخیر آمیخته با اشارات سیاسی روزمره بود آنچه که در پی می‌آید نقی است بر آن خطابه.

خطابه‌ی دکتر عبدالکریم سرروش در مردادماه سال گذشته در منزل جناب آقای شایخ عبدالله نوری ایراد شده است. این خطابه سپس در بهمن سال گذشته در فصلنامه «مدرسه» (سال دوم، شماره ۵) چاپ شده است. از جاعات نویسنده نیز به همین منبع اخیر است.

|| روشنفکری دینی و منتقدانش

مفهوم روشنفکری دینی در ایران پس از انقلاب از جمله گزاره‌های نگون‌بخشی است که تابع محاورات سیاسی و جدل‌های مطوف به تمکک قدرت شده است. ناگزیر این مفهوم سخنی به میان می‌آید بلادرنگ افغان متوجه یک گروه سیاسی می‌شود تا جایی که گویا نمی‌توان برای آن اصل و اساس فلسفی و دینی قائل شد. بر همین اساس است که سخنان گفتن و نگفتن در این خصوص مانند راه پیموش بر لبه تیغی دو دم است و هر آینه بیسم آن می‌رود که تاویل‌های سیاسی روزمره بر بحث و فحص برآمده از آن مستولی شود و آنچه شبه‌مدرن معاصر و رنگارنگ‌های سنتی و طاقی حقیقت مطلقاً درون دینی این مفهوم را در حجاب ظلمتی خویش مستور سازد. اما به هر روی از آنجا که ما با پدیده‌های بنیادین و یک «باز» اجتماعی مواجهیم، سکوت در برابر آن و تسلیم اقتضات سیاسی و اختصامات تاریخی شدن شرط دینداری و روشنفکری را به جاسی آورد. دو طایفه در این سرز و بوم، تیغ تیز ظلم و ظنی

و در برابر روشنفکری دینی به چرخش بر آورده‌اند نخست «سنت‌مداران» و دیگر هم‌رئیس‌ها. این دو طایفه اگر چه از گویش و پیش اجتماعی متفاوتی بهره می‌برند اما در غایت نظر روزی خویش در باب روشنفکری دینی «به معنای مشترکی می‌رسند» هر دو جمع روشنفکری و دینداری را غیر ممکن و نامقبول می‌دانند و با این استدلال که روشنفکری معلول و تابعی از پارادایم مدرنیته است و دین ماهیت قدسی و خدشناپذیر دارد و چون و چرایی روشنفکرانه در آن نامسک است متفقاً حکم می‌دهند روشنفکری دینی جمع‌زدین است و ایجاد هماهنگی میان آن دو تلاشی است عبث.

جدا از این دو طایفه گروهی نیز در این سرز و بوم گویا ابزار سیاسی‌ای کارآمدتر از روشنفکری دینی نیافته‌اند که هر چه سیاست‌ورزی آنان اقتضا می‌کند در لایب روشنفکری و لافچه‌چفت عرضه می‌دارند. این گروه اگر چه خود را منتسب به بزرگان این نحله فکری می‌دانند اما چون «فعال سیاسی» هستند، لاجرم به این گزاره متزنگ دست می‌یازند تا در دگرگونی‌های سیاست روزمره جایگاهی داشته باشند حتی اگر مسیر نیل به این جایگاه ناقص روشنفکری و دینداری باشد. اینان حتی در ائتلاف‌های انتخاباتی خود نیز دست از دامن چاک‌چاک روشنفکری دینی بر نمی‌دارند تا همای قیال بر شعله آنان نشیند و وارد قدرت شوند. چنین است که شور بخشی برآمده از این «گفتی سیاسی مطوف به تمکک قدرت» به نام روشنفکری دینی تمام می‌شود و اذهان متدینان و مؤمنان نسبت به آن منوش می‌شود و هر خطابه‌ی عاری از اصافه جز به بنیادهای روشنفکری دینی به شمار می‌آید. در این میان اما جرجی بر «عامة مؤمنان» بیست چه آنکه وقتی می‌پندند و می‌شنوند فلان امر است که به ادعای روشنفکری و دینداری دارد، بر کرسی خطبه‌ها هر آنچه که خود می‌خواهد در قالب «روشنفکری دینی» تئوریزه می‌کند و علمه را به هیچ می‌انگارد و عقاید آنان را به سخره می‌گیرد. از هر آنچه که رنگ و بوی این مفهوم را دلزدگیزان می‌شوند.

اینجاست که روشنفکری دینی اصلی‌ترین پایگاه خود را از کف می‌دهد. **|| جدل در ماهیت** تفسیرها و تباری‌ها که از روشنفکری دینی ارائه می‌شود، جدای از آنکه آب و رنگ سیاسی صرف دارد، باید وجه نام آن تبیین یعنی توان این را ندارد که مختصات دقیقی از این مفهوم به دست دهد و مخاطب را به ذلت مفهومی آن رهنمون کند.

جدای از آنکه سیاست‌روزمره «توقی نسبتاً نام در تحلیل و تاویل جهت‌گیری‌های کلی» این مقوله کسب کرده است محترمین که خود را حامیان این پارادایم می‌دانند، هرگز کلامی بنا به حکم شرایط سیاسی از آن نرسینی ارائه می‌کنند که متضاد با تعاریف قبلی است.

چندی پیش نیز دکتر عبدالکریم سرروش در مجمع تمدادی از «عقدان سیاسی» تباری‌ها را از روشنفکری دینی و اصول نیست از آن ارائه داد که تأمل در باب آنها مفید معنایی را که پیشتر شرح داده شد اثبات می‌کند. فی الواقع چنین حیاست روزمره «بر مباحث نظری مسأله افکنده که تمیز آنها از یکدیگر بسیار سخت جلوه می‌کند.

نخستین مقوله‌ای که در باب خطابه دکتر سرروش به نظر می‌رسد، نامسا بودن تلقی ایشان از روشنفکری دینی است.

روشنفکری دینی را می‌توان حاصل نضج فضایی میان سنت و مدرنیته دانست. اگر از این بحث که ما نه با مدرنیته و نه سنت بلکه با «مدرنیته‌ها» و «سنت‌ها» مواجهیم بگردیم باید گفت بنیاد روشنفکری دینی، در فاصله گرفتن از سنت اجتماعی‌ای است که خود را در قافله دیانت عرضه می‌کند و نقد آن نیز به مدد آموخته‌های دینی و آراء معرانی ممکن است که منبث از «عقل فطری» است. این نقادی فالخ از همین کثیف‌های دوگانه سنت و مدرنیته، بر این امر استوار است که تدین و ایمان یک روشنفکر دینی حکم می‌کند که برای او «دین» اصل است نه سنت یا مدرنیته. در یک بگوش الهیاتی، اصولاً «دین» فرهمترین عنصر سنت به شمار نمی‌آید تا قرار باشد در تعارض با

مدرنیته، سرگردان شود. دیانت اصل و بنیاد است و نسبت آن با سنت و مدرنیته منجیده می‌شود تا اقدام نامبارکی میان آموزه‌های الهی و آموزه‌های بشری رخ نماند. چه دین امر قدسی و حیاتی است که التزام به آن وجوب انصراف از برخی تعینات مادی و این جهانی را طلب می‌کند.

عصر نقادی در روشنفکری دینی نسبت به پدیده‌ها همگرا «ذات دین» است. اقدام کلیت دین در گستره معنیشناختی سنت هر یک بگوش استعلائی و الهیاتی، محلی از کسر اب نمی‌باشد. چه سیاست و مداولات آن با معرفت دینی از در ستیز در آید یا بکوشد به مدد گرویدن به دین، همسر و عبت کسب کند کل سنت نه تنها امر دینی نام نیست بلکه باید اساساً دین را از برای او امر آن فهم کرد. در دین، امر از سر فکرها و تفسیر به حقیقتی به قصد فلاح در دنیا و عقبی است اما در سنت امر از باب «جهلمت حضور» نتاست. که نگذرد سنت خدشهای بر ندارد و به اقتضای آن قننی وارد آید. اگر اقدام نامیون سنت و دین نضج گیرد، سنت می‌کوشد در مصاف با مخالفت و رزیمن یا خویش از منظر دین به مقابله برخیزد و مجازات عقبی را در دنیا اجرا کند. امری که در تعارض با آموزه‌های الهی است.

لحفا مذاکره در میان سنت و مدرنیته و سر حشر کرده‌اند آن و زدودن پیرایه‌ها و بدلهای سنتی در آنان، از پایگاه «ذات دین» است. باید تا پایگاه دین در سنت و مدرنیته نظر افکند و سره و نه سره را از هم تمیز داد و تمیزی خلق شود که تزیین آن دلالت بر غنای فطری داشته باشد که دیانت مؤید آن است.

دکتر سرروش گفته‌اند که نقادی روشنفکری دینی، تا پایگاه معرفتی مدرنیته است. اگر چنین بلند پسوند «دینی» دیگر محلی از اعراب ندارد، چرا که روشنفکر برای خود پدیده‌ی گزیده است و دیانت را به کفر نهاد، چگونه می‌توان روشنفکر دینی بود و برای یکسره در پرتو فلسفی خود پایگاه‌های را اختیار کرد که قطعا مستخفی از آموزه‌های دینی را نمی‌کند.

استاد توجه ندارند قبل از آنکه مدرنیته به

اكتشاف خود نائل آید و در برخی از جوده خود آن را به مرتبای فایده‌گرا و فزیر گرافرو بکشد. اسلام و اولیای آن، از کرامت عقل، فزیران سخن گفتند و قرآن نیز بر آن تأکید کرده است.

|| داستان مصف همیشه

این اشارات که مصف همیشه روحانیت از اتصال به دین است. همل سخنی است که گاه عوام الناس هم در کوی و برزن از آن سخن می‌گویند. از همین روست که باید از مجادله در باب آن گذشت اما ذکر همین نکته بس که روحانیت در اصل عامل به دین است نه کلر گزاره سنتی چه آنکه اگر قصد کرد «سنت» به دین تقوی باشد خود به خود در چه «روحانیت» مطلق است. در ضمن ایشان از سنت به عنوان یک دشنام تئوریک استفاده می‌کنند پس به نظر می‌رسد گزاره «روحانیت سنتی» بیشتر نشانی از بی‌سلیقه‌ست تا ایرادی معرفت‌شناختی.

|| اجتهاد در اصول

باید پرسید این اجتهاد در اصول به چه بهایی است؟ این اصول کدام است که باید در آن اجتهاد ورزید؟ امامت نبوت، عدل یا ایمان بالله توحید؟ مگر روشنفکری دینی، فرار است دین جدیدی خلق کند که اجتهاد در اصول به عنوان بنیان خردورزی آن معرانی می‌شود؟

از آن گذشته، مگر تا به حال از فلسفه و معرفت‌شناسی در کتشی‌های پژوهشی اسلامی سخن به میان آورده‌اند که حال از تفسیر نام به فراتر رفتن از حدود فقه و حقوق، سخن گفته می‌شود آنچه که ایشان تحت نام «حیالیت کلام» و «عبادی متعصب» نام می‌برند، هیچ معنای تئوریک محصلی ندارد. ایشان تهم معنایی مدرنیته را به واسطه فرض کرده‌اند و دیانت را در برابر



